

یادها و نامه ها- خاطرات دکتر شهناز اعلامی

نامه های رهبران و سران تشکیلات حزب توده که با امضاهای مستعار نوشته می شد هیچ نکته مهمی در بر نداشت و شامل چند سفارش و پیام های ساده بود، اما هدف اصلی از تحریر این نامه ها افشاندن تخم نفاق و دسته بندی گروهی علیه گروه دیگر بود.

کتاب «یادها و نامه ها» حاصل ساعتها گفتگو با دکتر شهناز اعلامی و متن نامه های شماری از اعضای حزب توده است که به کوشش بهرام چوبینه تهیه شده و توسط انتشارات مهر (کلن - آلمان) منتشر شده است. (قسمت پنجم)

در این شماره نیمروز نامه هائی از کیانوری، مریم فیروز، ملکه محمدی، اعظم صارمی (قاسمی)، منیر صارمی (همسر سرهنگ عزیزی) و کمیته مرکزی می خوانید. یادآوری می شود که نامه ها، نه املائی و نه انشائی، ویرایش نشده و عین اصل آنهاست:
نامه ها

س: و اما درباره نامه ها. الان که پس از چهل، پنجاه سال این نامه ها را مرور می کنید، چه احساسی دارید؟
ج: این نامه ها همانطور که خودتان خواندید پر از رمز و راز و اسم های مختلف است. هیچ محتوا ندارد. فقط این است که این موضوع را به فلانی بگو و غیره. بسیاری از نام ها را فراموش کرده ام که چه کسانی هستند. زیرا به هر نفر در هر نامه اسم متفاوت می دادند. نمی خواستند مسائل روشن باشد و همه چیز را تاریک می گذاشتند... باید بگویم که تمامی این نامه ها بر اساس آنتریک و دسته بندی این بر ضد آن نوشته می شد. مثلاً به من می گفتند بگویم رادمنش دستور داده که نامه هایی را که برای کیانوری می رسید و باید به مسکو فرستاده می شد، باز کنم! گفتم رادمنش هرگز به من چنین دستوری نداده. من تمام این نامه ها را سربسته به علوی تحویل می دادم. روش علوی این بود که می گفت من نامه سربسته نمی فرستم. ولی من نمی دانم که آیا علوی نامه ها را باز می کرد یا نه. موضوع این است که می خواستند من بر ضد رادمنش دسته بندی کنم و من اهل دسته بندی نبودم... در نامه ها اول با من گرم گرفتند. «فروغ جان» و «فروغ عزیز» می نوشتند. ولی بعد از اینکه هیچ کدام نتوانستند مرا در دسته بندی خود جذب کنند، بنای دشمنی را با من گذاشتند...

نامه کیانوری با نام مستعار تقی

نوامبر [بعد از سال ۱۹۵۷]

فروغ عزیز

نامه پر محبت رسید یکدنیا متشکرم. حال من بد نیست و متأسفانه دور از مبارزه و زندگی وقت میگذرانم و بهمین علت سنگینی کارهای فنی افتاده ام. امیدوارم حال خودت خوب باشد. نامزد من هم که مسلماً هنوز آنقدر عقلش نمیرسد که سلام گرم مرا به او برسانی [منظور سهیلا دختر شهناز اعلامی است]. راستی فروغ جان دو سه تا کار دارم.

۱- درباره کتاب از صورتی که فرستادی چند تا علامت گذاشته ام که برایم بفرست. علاوه بر آن هم کتاب زیر را

حتماً در آنجا پیدا می کنی - کتاب کوچولوی جیبی است Beton Kalender 1956

۲- از تهران به آدرس تو چند ماه پیش مقداری کتاب فارسی از آثار صادق هدایت و دیگران برای من فرستاده اند. خواهش میکنم بنویس سرنوشت این کتابها چه شده است. من به آنها خیلی زیاد احتیاج دارم - امیدوارم رسیده باشی و زود برایم بفرستی.

۳- مسأله مهم دیگری که خواهش می کنم حتماً جواب روشن برایم بنویسی اینست که نامه هایی که از ایران

بدست من میرسید و نامه های من که بوسیله تو برای ایران می فرستادم همه باز کرده شده بوده است. خواهش می کنم بطور صریح جواب این سئوالات را بنویس

الف - آیا تو این نامه ها را باز می کردی
ب - چه کسی به تو دستور چنین کاری را داده بود.

البته اگر حدس من صحیح باشد من خیلی متأثر خواهم شد که تو چنین کاری را پذیرفته ای و به کسانی که این روش های پست پلیسی را دنبال می کنند و از اینهمه وقایع هنوز درس نگرفته اند جواب شایسته ای نداده ای - در هر حال انتظار سریع توضیح تو را دارم تا موضوع را به بحث بگذارم
با سلام بسیار گرم.

راستی اگر بطور صریح تکلیف پرداخت پول کتابها را ننویسی خواهش می کنم از فرستادن کتابها خودداری کن. من از اینجا نمیتوانم برایت پول برای کتابها بفرستم ولی از ایران ممکن است یا پول به کسی بپردازند و یا چیزی برای تو بفرستند.

خواهش می کنم حتما این موضوع را روشن کن. و باز هم یادآوری می کنم که بدون روشن کردن این موضوع مبادا کتاب بفرستی

باز هم سلام گرم تقی ۴ نوامبر
نامه مریم فیروز با نام های مستعار «شوکت» و «زهت»
تهران - ۱۱ فروردین

قبل از هر چیز عید شما مبارک و امیدوارم که سالهای زیادی در ظل توجهات امام عصر به خوشی بگذرانید و در هر کار موفق باشید

خواهر عزیزم را قربان میروم مدتی است که از شما بکلی بی خبرم امیدوارم که خوش و سلامت باشید از دختر کوچولوی ما چه خبر لابد دل و دین برای کسی باقی نگذاشته و هزاران دل در هر رشته گیسوی خود گره زده بیچاره این دلها که با آن چشمان عاشق کش شهر آشوب چه خواهند کرد لابد از وضع و حال ما هم اطلاع داری همان وضع یک کمی حال مریضمان [حزب] بدتر است انقدر این مرض هولناک و سخت بود و بحرانهایی آن شدید که تنها نیروی فوق العاده جوانی و سلامتی گذشته او میتواند این مریض را نجات دهد و اطبا هم همه روی همین موضوع تکیه بسیار می کنند خیلی میل داشتم که مفصلاً از حال او بنویسم متأسفانه اصطلاحات طبی را نمیدانم ولی در هر حال صحیح تر است که شما آدرس دکتر حاذقی را در سوئیس یا فرانسه بفرستید تا ما با ایشان وارد مکاتبه شویم و شاید طبیب معالج با آنها مشاوره کتبی بنماید و آنوقت مفصل شما هم از حال مریض مطلع خواهید شد. بیم آن دارم که اگر برای شما بنویسم در لغات اشتباهی رخ دهد و خدای نکرده اظهار نظری بشود که حال او را بدتر کند مسلماً شما هم این موضوع را متوجه هستید و حتماً در هر اظهار نظری نهایت دقت را خواهید کرد.

و اما بعد حال شخصی منم میتوانید حدس بزنید که چطور است گرفتاری زیاد نگرانی دائم نمیتواند انسانرا راحت و سالم بگذارد ولی خوشبختانه ننه و بابا آدم را خوب پوست کلفت درست میکنند و من هم تاب و توانم زیاد است. میرزا حسین خان انورالدین کیانوری همسر مریم فیروز [سالم و سلام مفصل می رساند راستی برای کتابخانه ملی چند جلد کتاب لازم است که صورت آنها در جوف است آنها را خریداری کرده و بفرستید و حتماً هم قیمتش را معین کنید که می توان آنرا به خانم رساند

راستی خواهرم برای معالجه آمده است به اروپا خواهش می کنم خیلی مراقبت کنید که خدای نکرده بی پولی او را صدمه نزنند می توانید از علی آقا استفاده کنید و حتماً به حال آنها برسید زیرا با صدمه ای که پارسال خورده دیگر نباید او از این راهها هم رنج ببرد بیش از این سفارش نمی کنم زیرا شما که منیر را می شناسید و می دانید چقدر

بلند نظر است باید خود شما به او برسید این موضوع را حتما حتما فراموش نکنید [منظور منیر صارمی خواهر اعظم قاسمی و همسر سرهنگ عزیزی است که اعدام شد] جواب را به توسط دوست عزیزتان [منظور ملکه محمدی است] بدهید زیرا چون مسافرم آدرس تهران ندارم امیدوارم که آدرس خوبی هم برای کتب بفرستم به زودی زود قربان شما شوکت.

نامه ملکه محمدی از تهران

سه شنبه ۷ شهریور ۳۴

فروغ خوب و عزیز خودم

پس از روزها انتظار بالاخره دیروز از تو نامه ای داشتم، مطالب آن ساعتها مرا مشغول کرد و آن قسمت که راجع به منیر [منیر صارمی خواهر اعظم قاسمی و همسر سرهنگ عزیزی] نوشته بودی حقیقتاً ناراحت ساخت، برای من مسلم بود که آنها را به محلی که خودشان میخواستند و از اینجا به آنان وعده داده بودند نخواهند فرستاد [منظور از «آنان» همسران افسران توده ای است که اعدام شدند و حزب توده آنان را به خارج برد] ولی فکر میکردم به شهرهایی که خودشان میفرستند از نظر زندگی و تحصیل راحت خواهند بود و حالا اینکه منیر ناراحت است و گله کرده مرا کسل کرده فروغ جان خوبست تو نامه ای به منیر بنویسی و برای او توضیح دهی که علاوه بر اینکه باید خودش را نگهدارد همسفرهایش را هم باید نگاهدارد از اینجا هم اقدام خواهد شد و مطمئناً اشکالی که پیش آمده موقتی است و ترتیب کار و تحصیل آنها تا آنجا که اقدام آن از اینجا میسر باشد داده خواهد شد چون وقتی منیر ناراحت باشد و گله کند دیگر حساب سایرین روشن است سلام مفصل مرا هم به او برسان.

اما راجع به آن شخص که نوشته بودی مطمئناً به زودی با (عنوان درخشنده ای) او را خدمت معشوقش خواهند فرستاد [منظور صفا حاتمی است معروف به صفا خانم که وی را به مسکو سپس به لهستان فرستادند] قضیه به این سادگی هم که تو خیال میکنی نیست البته او الان بی نهایت مشتاق آمدن است و به چیزی که فکر نمی کند وظایفی است که این روزهای دشوار بدوش او می گذارد ولی هستند کسانی که به مصالحی نمی خواهند بهانه به دست مخالفین او داده شود که در این روزها همه چیز را گذاشت و به دنبال شوهر و زندگی رفت متأسفانه آن دوست احساساتی ما الان که میانه اش با او گرم است کوشش زیادی برای نگهداشتن او میکند و هم اوست که او را متوجه کرده اصرار برای رفتن صلاح نیست و پیشنهاد نموده بهتر است شوهرش از مسافرت بیاید فعلاً مصالح این دوست ما اقتضاء می کند که او را داشته باشد همین کار را می کند و از هر اقدامی که بضرر آن شخص موذی باشد بعناوین مختلف جلوگیری میکند برای نمونه وقتی من خبر ازدواج آنان [ازدواج صفا خانم با شوهرش حسن که راننده کامیون و توده ای بود] را از همین دوست شنیدم گفتم من درباره زندگی خصوصی و اخلاق شخصی این آدم حرفهایی دارم که می خواهم بنویسم گفت تو نباید اینکار را بکنی چون جز اینکه خودت را به لجن بکشی (نفهمیدم چرا) فایده ندارد و کسی هم باین نامه ترتیب اثر نخواهد داد و در وضع او هم کوچکترین تأثیری ندارد بهتر است با خود او صحبت کنی (به خیال اینکه من از اینکار واهمه دارم) و وقتی دو روز بعد با او گفتم خیال دارم او را به بینم و با خودش صحبت کنم گفت چون این موضوع را من بطور خصوصی بتو گفته ام فعلاً حق نداری با او صحبت کنی باشد هر روز که علنی شد و از جای دیگر شنیدی آنوقت میتوانی با او صحبت کنی. این را برای نمونه نوشتیم و نمیدانم بالاخره ملتفت جریان شدی یا نه فعلاً اینجا برای کسانی که مانده اند و این روزها سفر نرفته اند [از کشور خارج نشده اند] (البته بعضیها) حسابهایی باز است و روزی باید جزو افتخارات (او) بحساب بیاید که در این روزها اینجا بوده گو اینکه دو دستی او را چسبیده اند خلاصه فروغ جان من که از خیلی چیزها سر در نمی آورم تو را نمی دانم...

... اما وضع خودم هفت هشت ده روزی است که باز ویلان و سرگردانم هر روز در جایی و هر شب در سرائی، دو شب بود پیش و جیهه خانم بودم و امروز از آنجا آمدم. حالم بدکی نیست، آدمی شده ام بی عار و بی کار و یهودی سرگردان. بالاخره نفهمیدم دیکسیونرهای تو رسید یا نه؟ مدتی است فرستاده ام. سهیلا دخترک سیاه و با نمک را (که البته نمکش به من رفته) از قول من هزار بیوس. قربان تو آذر.

نامه ملکه محمدی از صوفیه

۲۸ مه ۱۹۶۱

شهناز عزیز

نامه ات موقعی رسید که پس از چند روز بغض و اندوه و دیوانگی در این خلوت زندگیم، خود را تا حدی از زیر این بار گران بیرون کشیده بودم. نامه تو دوباره دیوانه ام کرد و همان روزها را با تمام تلخی و سنگینی اش برایم تجدید نمود. اما احساس اینکه کسی هست که این روزهای زندگی مرا میفهمد و بآن فکر میکند برایم فوق العاده تسلی بخش بود. حقیقت اینست تا هر یک از این روزهای مشترک زندگی ما بیاید و بگذرد جسم و قلب و روحمانند آنکه از زیر آوار بیرون آمده باشند خسته و خونین و مجروح اند و عموماً پس از گذراندن چنان روزهایی مانند بیماری هستم که پس از یک بیماری سخت و سنگین دوران نقاهت را میگذرانند. این بار هم مانند همیشه بود و شاید هم از آن جهت که در جمع کسانی از دوستان او بودم که مناسبات من و او را کم و بیش میدانند، ناراحت تر و دیوانه تر بودم. روزهای اولی که اینجا آمده بودم یکی از رفقا (البته نه از رفقای قدیمی بلغارستان) به محض ورود به اینجا بمن پیشنهاد نمود که اطلاعات خودم را از زندگی و مبارزه خسرو [خسرو روزبه] در اختیار او بگذارم و وقتی باو گفتم من چیزی در این باره نمی دانم اظهار تعجب فوق العاده نمود و گفت من می دانم که شما مدتها با او کار می کرده اید و او را می شناخته اید می خواهم کتابی بنویسم و چه بهتر که شما هم یکی از قهرمانان! این کتاب باشید. چه پیشنهاد مضحک و مسخره ای بود!! او می خواست با این پیشنهاد به خیال خودش مرا بر سر حرف آورد و شاید خیال میکرد فکر اینکه یکی از قهرمانان! رمان او باشم موجب خواهد شد که اطلاعات خودم را در باره او در اختیارش بگذارم. مسأله بر سر این نیست که من نمیخواهم از او با کسی صحبت کنم بلکه بر سر اینست که من شاید تا سالها هم هنوز نتوانم بدون احساس اندوه شدید مانند یک ناظر بی طرف بنشینم و از آن دوران صحبت کنم اما دیگران این مطلب را نمی فهمند. باو جواب رد دادم و دیگر مسأله را مسکوت گذاشت اما خود او و دوستان دیگری که به اینجا آمدند با اینکه گاهی بطور غیر مستقیم بمن می فهماندند که به اطلاعات من احتیاج دارند هرگز دیگر صریحاً چیزی نگفتند زیرا مثل اینکه احساس کردند برایم آسان نیست. روز ۱۱ مه موقعی که رادیو برلین گفتاری بمناسب یادباد [یادبود] او پخش میکرد من کنار رادیو ایستاده و گوش میدادم (بر خلاف همیشه و برای اولین بار گفتار مناسبی تهیه شده بود) چنان سکوتی در اطاق حکمفرما بود که من از آن وحشت کردم فقط خودم میدانم با چه قدرت بی سابقه ای توانستم در میان کسانی که همه، همه چیز را میدانستند و سکوت کرده بودند خودم را آرام نشان دهم و اشک از چشمانم سرازیر نشود. اما بلافاصله پس از پایان گفتار حتی یکدقیقه هم نتوانستم آنجا بایستم بیرون آمدم و به اطاق خودم رفتم.

دو ساعت بعد، سر میز شام یکی از آنها گیلانش را بلند کرد و در میان سکوت همه به افتخار خسرو نوشید و این سکوت شاید تا نیمساعت ادامه یافت با این جریانات من کمترین تردیدی ندارم این رفقای که من قبلاً هرگز آنها را نمی شناختم، اطلاعاتی درباره من داشته و چیزهایی از مناسبات من و او می دانسته اند همانطور که قبلاً هم به تو گفته ام من از پخش این مسأله بشرط اینکه بصورت واقعی آن باشد نه تنها کوچکترین ناراحتی ندارم بلکه

خوشحال هستم و افتخار هم میکنم اما میترسم دروغ و راستی به هم بافته شده باشد که در شأن مردی چون او و عشق عمیق و کم نظیر ما نباشد.

روزهای اولی که اینجا آمدم در اطاقی موقتا برای چند روز زندگی میکردم از این جهت چمدان هایم همانطور بسته مانده بود و در نتیجه نتوانسته بودم طبق معمول عکس او را در اطاقم بگذارم در همان روزها یکی از بچه های بلغارستان راجع به پروانه صحبت هائی کرد [پروانه شیرین لی که در راهپیمائی برای ملی کردن نفت در برابر تانک ایستاد] و همان جریاناتی را که تو هم قبلا حدس زده بودی تعریف کرد و از جمله گفت ابتدا که پروانه به بلغارستان آمد همیشه عکس آن مرد روی میز کنار تختش بود من چنان از احساس اینکه کسی مناسبات من و او را چیزی مانند اینگونه مناسبات تعبیر کند مشمئز و ناراحت شدم که با تمام علاقه ای که باین موضوع داشتم نتوانستم دیگر عکس او را در اطاقم بگذارم حتی حالا هم که جای ثابتی دارم و شاید هم برای همیشه. بدین ترتیب عکس او همانطور دست نخورده گوشه چمدانم مانده است و با اینکه همیشه او با من است از فکر اینکه من حتی نتوانم پس از او نیز با خاطرات و یادبودهایش، زندگی موافق میلیم ترتیب دهم رنج میبرم. خبرهایی که این روزها از ایران می رسد فوق العاده برای من تسلی بخش است شاید اگر پس از او آن سکوت و رکود به وجود نمی آمد و باز هم تلاش و مبارزه ای بود رنج من آنقدر سنگین نبود... بهر حال روی تو و سهیلا را هزار بار می بوسم قربان شما می روم تا نامه بعد ملکه

نامه اعظم قاسمی

بدون تاریخ - مسکو

شهناز جان عزیز من،

بالاخره بعد از مدتها چشم انتظاری کاغذت رسید، نمی دانم علت آن تنبلی تو بود یا مسافرتت بهر حال این دفعه اگر زود جواب ندادی کلاهمان تو هم خواهد رفت. شهناز جان تو اگر از مسافرت ایتالی [ایتالیا] راضی هستی منم خیلی خوشحالم چون با اطلاعی که دارم این کشور واقعاً برای تجارب کارهای ما دریائی است و خیلی می توانیم از آن استفاده کنیم. تو هم قطعاً استفاده لازم را کرده و خواهی کرد. از خبر مربوط به هما [هوشمند راد] و اکرم [مریم فیروز] من قبلا هم شنیده بودم اگر فقط میدان داده شود که هما اشتباهات گذشته خود را درک کرده و جبران کند بسیار خوبست ولی اگر اظهار تأسف و نزدیکی موجب شود که ضعفهای گذشته اش فراموش گردد اشتباه بزرگی است چون دیگر این محک که کسی در جریانات حزبی و تشکیلاتی در دقایق حساس حزبی باقی ماند کسی متزلزل بوده بکلی از دستمان در خواهد رفت، بهر حال مطلب هنوز برای من روشن نیست. اگر مسأله به شکل دوم باشد که البته اکرم سخت اشتباه می کند و در مواقع لزوم حتما باید گوشزد گردد. ولی مطلبی که لازم دارم بتو تذکر بدهم این است که در نامه ستاره [احتمالاً اختر کامبخش] هم این مطلب [این مطلب] را نوشته ای البته از لحاظ شخص ستاره هیچگونه اشکالی ندارد چون او هما [هوشمند راد] را خوب می شناسد باکرم [مریم فیروز] هم فوق العاده علاقه دارد به این جهت حتماً سوءاستفاده از این موضوع نخواهد کرد ولی این نامه ها که به این طریق فرستاده میشود قبل از اینکه مستقیماً بدست طرف برسد بدست چند نفر دیگر از رفقای ایرانی میرسد که امکان دارد در مواقعی از اینگونه اخبار سوءاستفاده شود. من خیلی فکر کردم که این مطلب را برایت بنویسم یا خیر؟ چون آنرا بصلاح حزب تشخیص دادم و بالاخره تصمیم گرفتم که آنرا به تو گوشزد کنم. یعنی بطور کلی در نامه هائی که بتوسط اشخاص میفرستی یعنی آدرس مستقیم نداری احتیاط کن. شهناز جان چون گذشته تلخی را گذرانده ایم به این جهت حق و وظیفه داریم که تذکرات لازم را بموقع به همدیگر بدهیم. بخصوص در دورانی که از قضاوت توده های حزبی دوریم. اما مطلبی که در نامه تو بود و خاطره تلخ این یکی دو هفته گذشته را یکبار دیگر و بشدت برآیم تجدید کرد خبر مربوط به محمود است [منظور همسر شهناز اعلامی است که در زندان بود]. در

دورانی که جوانهای با ارزشی چون محمود در بازداشتگاه های جنوب با هزار درد و شکنجه دست بگریباندند قهرمانانی چون افسران با فریاد زنده باد ایده و مراسمشان چشم از هزاران آمار [آمال] و آرزو می بندند. دکتر یزدی با خوارها عنوان و نام برای حفظ چند سال زندگی ننگین آینده خود دست به دامن پسر دژخیم رضاخان می زند و استغاثه می کند که به او رحم کنند و قول می دهد که اگر از تقصیرش در گذرند مابقی عمر را به خدمتگزاری در امور خیریه خواهد پرداخت و به موازات آن همزمان دیروز خود را یکی بعد از دیگری متهم می کند و لو می دهد. قطعاً تو نامه او را در اطلاعات [روزنامه عصر تهران] که به عنوان شاه بود خواندی. با خواندن این نامه از شدت انزجار مو بر تن من سیخ شد، از طرف دیگر فکر اینکه چه شرمندگی عجیبی در مقابل ملت ایران زجر دیده گان خانواده های شهدا و غیره داریم. حتی از کاغذ نوشتن مثلاً به خواهرم [منیر صارمی همسر سرهنگ عزیز که اعدام شد] هم خجالت می کشم. راستی شهناز جان اسم خواهرم را آوردم این مطلب یاد آمد که منیر در کاغذ اخیرش خیلی ناراحت به نظر میرسد. علت آنهم سوء تفاهمی است که گویا تو در اثر محبت نسبت به آنها به ایران از وضعیتشان نوشته ای ولی بچه دلیل نمیدانم سوء تفاهم پیش آورده خودش نوشته و از من خواسته که به تو اشاره نکنم چون یقین دارد که تو فقط برای کمک به آنها این کار را کرده ای ولی ملکه محمدی کاغذ بسیار تند و زننده برای آنها نوشته و گفته که رفقا یعنی حسین و اکرم [کیانوری و مریم فیروز] نسبت بشما بدبین شده اند. منیر نه اینکه خواهر من است و من خیال دفاع از او را دارم. ولی از موقعی که این اتفاق برای او افتاده چه در ایران و چه در اروپا رفقا و او همواره مورد تمجید کلیه رفقا بوده است و کم نیست نامه هایی که رفقا در آنجا او را زن نمونه نامیده اند. حالا با تو چه گفته و تو چه نوشته ای من از آن بی خبرم ولی اگر تو میدانی که گفتار او شایسته نامه به این تندي نیست برفقای ایران این تذکر را بده بخصوص به ملکه چون او اول کارش است البته در این زمینه و اگر از حالا اینطور شروع کند البته موجب ناراحتی و ناراضی خیلی ها را فراهم خواهد کرد بخصوص در بکار بردن لغات حتما دقت بیشتری کند. من چون ملکه را خیلی دوست دارم و دختر واقعا با ارزش و [با] پرنسیپی میدانم باینجهت بخود اجازه میدهم که عقیده خودم را به طور روشن بگویم. از طرف دیگر به روحیه افراد نیز آشنائی زیادی دارم. شهناز جان البته تو کوشش کن که کمترین اشاره ای نکنی که من از این مطلب خبر دارم چون از هیچ لحاظ درست نیست و ضمناً منیر هم بیشتر آزرده خواهد شد چون خیلی سفارش کرد البته منظور من از این تذکر فقط پیشرفت کار تشکیلاتی ما و در نظر گرفتن روحیه افرادی است که با آنها سر و کار داریم. من به منیر هم تذکرات لازم را داده ام و گفته ام که اگر خبر ناراضی [ناراضی] شما بایران رسیده باشد البته رفقا حق دارند که نامه تند به شما بنویسند ولی او توضیح می دهد که فقط با تو صحبت کرده است ضمناً شهناز جان گویا رفقا توسط تو از فدراسیون و رفقای آلمان خواهش کرده اند که این دو زن و بچه هایشان را در آلمان بپذیرند تو حتما کوشش کن که اینکار بشود چون خیلی لازم است که این زنها و هم بچه هایشان افراد خوب برای ایران تربیت شوند [منظور زنان و فرزندان افسران اعدام شده است]. و آیا این امکان هست یا نه در نامه من بنویس. سلام زیاد، زیاد مرا به همه برسان بخصوص سیمون، بیاتریس کلر روی سهیلا را هم محکم محکم ببوس. قربان تو میروم احمد [قاسمی] از تبریک تو بسیار متشکر است و خیلی سلام میرساند. اعظم

نامه کمیته مرکزی

سوم اکتبر ۱۹۵۵

رفیق گرامی شهناز اعلامی پس از سلام امیدوار است که حال شما و فرزند گرامی خوب است و در انجام وظائف محوله موفق هستید.

چنانکه اطلاع دارید سال گذشته از طرف تشکیلات زنان ایران مذاکراتی با فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان درباره چند نفر زنان و اطفال افسران تیرباران شده به وسیله رفیق پوران به عمل آمد و چنانکه به رفیق ایرج

اسکندی اطلاع داده شده بود اصولاً در این زمینه موافقت از طرف فدراسیون بین المللی بود ولی چون در آن دوران تصمیمات دیگری درباره زنان و اطفال افسران تیرباران شده گرفته شده بود موضوع مسکوت ماند. اینک نظر به پاره ای ملاحظات در نظر است که خانم پروین مبشری همسر رفیق فقید سرهنگ مبشری و خانم منیر عزیزی همسر سرهنگ فقید عزیزی را با فرزندانشان به آلمان [به آلمان] بفرستیم. بنا بر این از شما خواهش دارد که موضوع قبول این دو نفر و فرزندانشان را با اولیای فدراسیون در میان گذارده استفسار کنید تا چه حد حاضر هستند در این موضوع موافقت و همراهی نمایند. منظور این است که فدراسیون بین المللی زنان وسائل زندگی و تحصیل این دو خانم و فرزندانشان را در آلمان شرقی تقبل کرده وضع معیشت و زندگی آنها را از هر حیث تأمین نماید. انتظار داریم خود شما تا آنجا که ممکن است برای پذیراندن این تقاضا اقدام نمائید و پس از مذاکره با اولیای فدراسیون بین المللی زنان نظریه آنها و خودتان را به استحضار ما برسانید. یکبار دیگر متذکر میشود که غرض از اعزام این دو رفیق و اطفال آنها به آلمان کار کردن در فدراسیون یا جای دیگر نیست بلکه صرفاً جنبه معیشتی و تحصیل دارد فقط باید وسائل زندگی و تحصیل این رفقا و فرزندانشان به نحو مناسبی تأمین گردد.

با سلام های حزبی

از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران جودت

نامه منیر صارمی همسر سرهنگ عزیزی و خواهر اعظم صارمی (قاسمی)

لهستان ۱۲ آبان ۱۳۳۴

شهناز عزیز - تاکنون چند نامه برایت نوشته ام ولی همه آنها بدون جواب مانده است دیروز نامه از ملکه دریافت کردم تمام نامه ایشان تهمت و ناسزا بود البته رونوشت آن را برایت می فرستم و به طوری که حدس می زنی منظور از دوستان شما هستید و می دانم که نامه های مرا برای ایشان فرستاده اید البته من از اینکه حرف حق گفته و باز هم خواهم گفت هیچگونه ناراحتی ندارم الساعه من چیزهایی در حزبمان میدانم که اگر در تهران می دانستم یک قدم از آنجا دور نمی شدم تمام اشتباهات و رفیق بازي ها کار حزب را به اینجاها کشانیده و حالا هم دست بردار نیستند، من که از نزدیک شاهد جریانات اینجاها هستم می بینم که رفقا باز هم از رفیق بازي دست برداشته اند اگر من بشما نوشته ام می خواهم در شوروی بچه هایم بزرگ شوند برای این نیست که می خواهم نزد خواهرم [اعظم صارمی - قاسمی] باشم همانطوری که در نامه ملکه نوشته بودم برای این است که میخواهم مطابق خواست پدرشان که در آنجا که امکانات بیشتری هست تربیت شوند و این امکان وجود داشته زیرا کسانی که استحقاق زندگی در آنجا را نداشته اند فقط در نتیجه دوستی و آشنایی با رفقای کمیته مرکزی همگی به مسکو رفته در صورتی که ماها در فقیرترین کشور دمکراسی توده هستیم [هستیم] که هیچگونه امکانی برای ما وجود ندارد مثلاً برای نمونه صفا خانم موقعی که از تهران میآمده با شوفری که یکی از رفقااست آشنا میشود و با هم قرار میگذارند و نامزد می شوند و گویا این رفیق دارای سه بچه بدون مادر است و در این باره ایشان از تهران صحبت میکنند و اکنون بچه ها را فرستاده اند و همین روزها به شوروی خواهند رفت فعلاً بچه ها در پراگ هستند و موقعی که رفیق رادمنش در اینجا بود صفا خانم راجع به این موضوع صحبت کرده و ایشان قول داده اند که تو برو و بعداً بچه ها را هم می آوریم اگر این امکان وجود داشته باشد چرا بچه های عزیز ما نباید استفاده کنند آنها بخاطر آینده فرزند ما در مقابل گلوله های سرخ دشمنان زانو نزدند من نمیگویم که چرا فلان بچه ها باید بروند میگویم همان طوری که برای آنها فکر می کنند درباره ما هم باید فکر بکنند و کار کنند البته من از گفتن اینگونه حقایق باکی ندارم ولی ضمناً نمی خواهم باز هم در اختیار رفقای تهران بگذارم که مورد هزاران گونه تعبیر و تفسیر قرار گیرد در انتظار نامه ات هستم که هر چه زودتر به آدرس خودم نامه بنویسی بهمه دوستان سلام دارم سهیلا عزیز را میبوسم مهین خیلی سلام دارد قربانت منیره.

(ادامه دارد)

عکس شماره یک: شهناز اعلامی همراه با زنان نماینده آفریقا
عکس شماره دو: شهناز اعلامی در شوروی سابق
عکس شماره سه: در کنار والنتینا ترشکوا نخستین زن فضانورد جهان